

میان ادبای معاصر فارسی زبان نیز گاه برای شرح قصیده‌هایی خاص از دیوان کوششهایی شده^۴ که محصول یکی از آنها کتاب رخسار صبح است در شرح قصیده‌ای با مطلع:

رخسار صبح پرده به عمدا برافکند
راز دل زمانه به صحرا برافکند

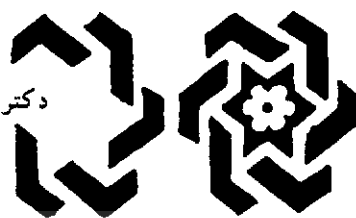
انتخاب قصیده مذکور برای شرح احتمالاً بدان سبب بوده است که این قصیده، چنانکه نویسنده کتاب هم آورده است، در شمار شیواترین و بلندترین قصاید خاقانی به حساب می‌آید. گفتنی است که این قصیده به همین جهاتی که گفته شد، سالهاست که در مجموعه‌های قصاید منتخب از دیوان خاقانی به دانشجویان ادبیات فارسی تدریس می‌شود.

پدیدآورنده رخسار صبح در آغاز سخن خود می‌نویسد که قصیده را براساس واژه‌شناسی، زیباشناسی و ژرفاشناسی شرح کرده است. در بخش واژه‌شناسی، ریشه واژگان و معنی آنها و کاربردهای ویژه هر واژه همراه با شواهدی از دیگر سروده‌های خاقانی و دیگر شاعران به دست داده شده است. در بخش زیباشناسی، قصیده از دید آرایه‌های سخن و جنبه هنری مورد تعمق قرار گرفته و در بخش ژرفاشناسی، بسترهای اندیشه و زمینه‌های پندار خاقانی نشان داده شده است (ص ۲۵۰). این شرح، چنانکه شارح در آغاز سخن آورده، نخست برای دانشجویان زبان و ادب فارسی و سپس دیگر دست‌آوردان شعر نوشته شده و ظاهراً نظر به همین جنبه تعلیمی است که نویسنده در بسیاری از موارد بسط مقاله‌هایی داده که غالباً برای خواننده غیرمتعلم نسبتاً ملال‌انگیز است.

نویسنده بر شرح قصیده، دیباچه‌ای بلند در باب زندگی و شیوه شاعری خاقانی نوشته که با فراخ دامنی متن متناسب است. در مقدمه کتاب موضوعات کلی مطرح شده و نکته چندان تازه‌ای به یافته‌های گذشته در زمینه زندگانی شاعر اضافه نگردیده است؛ اما کوشش نویسنده در عنایت جدی به منشآت خاقانی، و تأمل بردارانه در آنها، به عنوان یکی از سرچشمه‌های شناخت احوال شاعر، ستودنی است. در واقع، منشآت خاقانی - مجموعه‌ای از نامه‌های شاعر است به خویشان و نزدیکان و صدور و شهریاران روزگار خویش که به مدد آنها می‌توان اطلاعات بسیاری را در روشن کردن زوایای زندگی شاعر و بازشناخت محیط سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم روزگار او حاصل کرد. در همین جا باید خاطر نشان ساخت که آشنایی پژوهشگران زندگی و شعر خاقانی با این منبع گرانقدر مدیون تلاشهای شادروان استاد مجتبی مینوی و دکتر احمد آتش دانشمند فقید ترک است.^۵

و اما مقدمه مبسوط کتاب رخسار صبح در شرح زندگانی خاقانی، علاوه بر منشآت، می‌توانست از منابع دیگری نیز

رخسار صبح در آینه



دکتر نصرالله امامی

رخسار صبح، گزارش چامه‌ای از خاقانی شروانی. میرجلال‌الدین کزازی. شرکت نشر مرکز، تهران، ۱۳۶۸، ۶۳۱ صفحه.

دیوان خاقانی، شاعر نامور قرن ششم هجری، به جهت دشواری تعبیر، تراجمهای تصویری و طمطراق کلام بارها مورد توجه شارحان مختلف قرار گرفته است. در برخی از شرح‌ها نوشته شده بر دیوان، گاهی تمامی دیوان و گاه ابیات مشکل و یا قصایدی خاص شرح و توضیح شده است. از جمله مشهورترین کسانی که به شرح دیوان خاقانی پرداخته‌اند، جامی شاعر پرکار قرن نهم هجری است که نسخه خطی منحصر به فرد شرح او در کتابخانه آصفیه استانبول موجود است.^۱ از میان مشاهیر دیگری که بر دیوان خاقانی شرح نوشته‌اند می‌توان خواجه حسن دهلوی و شیخ آذری را نام برد.

همانطور که گفته شد بعضی از شارحان تنها به شرح یک یا چند قصیده از دیوان پرداخته‌اند. از آن جمله است علوی لاهیجی، از درباریان جهانگیر پادشاه بابر هند، که تنها بر چند قصیده دیوان شرح نوشته است^۲ و نیز شرح ملامهدی تراقی در مشکلات العلوم بر یک قصیده از شاعر با مطلع:

چشمه خضر سازل از لب جام گوهری
کز ظلمات بحر جست آینه سکندری^۳.

در میان متأخران، مشهورترین کار از این دست، اثر مینورسکی محقق روسی است در شرح «قصیده ترسائییه» که اهمیت آن بیشتر در بازکردن اشاره‌های تاریخی موجود در قصیده و نیز به دست دادن منابعی مربوط به مسیحیت و فرق آن است. در

آق سنقری مراغه حایز اهمیت است.^۷ همچنین اشاره به سفر دیار بکر نیز، که خاقانی در منشآت خود از آن یاد می‌کند و احتمالاً باید ضمن سفر شام و شاید در خلال سفر دوم شاعر به حجاز صورت گرفته باشد، لازم می‌نمود.

فرهنگ ترسایی

نویسنده در بخشی از مقدمه، در باب آیین و فرهنگ ترسایی در شعر خاقانی می‌نویسد: «ترساگرایی خاقانی شاید یکی از آنجاست که مام او نخست ترساکیش بوده است و آن زمان که به شروان آورده می‌شود و با علی درودگر باب خاقانی پیوند می‌گیرد، به اسلام می‌گردد. دودگر آن که خاقانی در سرزمینی می‌زیسته است که پیرامون آن، آیین ترسایی گسترش و روایی داشته است و پاره‌ای از ستودگان و یاران او ترساکیش بوده‌اند» (ص ۲۱۶). و سپس همین سخن خود را کوتاه کرده می‌نویسد: «شاید بتوان بر آن بود که یادمانهای کودکی و گفته‌های مادر، جغرافیای شروان و بیوندهای خاقانی با ترسایان مایه اندیشه‌های ترسایانه در سروده‌های او شده است». (همان صفحه)

آنچه را که نویسنده «ترساگرایی خاقانی» می‌خواند و سپس مجدداً از آن با «اندیشه‌های ترسایانه» یاد می‌کند، درحقیقت اشارات و مضامین مربوط به آیین ترسایی یا مسیحیت است که به گونه‌های مختلف در شعر شاعر رخ نمایانده است و تعبیرات «ترساگرایی» و «اندیشه‌های ترسایانه» نمی‌تواند در مورد آنها صادق باشد. همچنین در آنچه نویسنده مایه‌های اندیشه‌های ترسایانه به‌شمار آورده، اشاره به یکی از مهمترین منابع آگاهیهای شاعر در مورد مسیحیت از نظر دور مانده است. این منبع کتب و مآخذ اسلامی است زیرا برخی از مطالبی را که خاقانی درباب حاشیه:

(۱) بنگرید به: شرح قصیده ترسائی خاقانی، به قلم ولادیمیر مینورسکی، ترجمه و تعلیقات عبدالحسین زرین کوب (انتشارات سروش، تبریز، ۱۳۴۸)، ص ۲.

(۲) همان، ص ۳.

(۳) بنگرید به: مقالات تربیت، به کوشش ح. صدیق (دنیای کتاب، تهران، ۱۳۵۵)، ص ۳۹. مصرع اول از مطلع در چاپهای متأخر چنین است: صبحدم آب

خضر نوش از لب جام گوهری ...

(۴) ازجمله باید به شرح قصیده ایوان مداین خاقانی اشاره کرد با این مشخصات: آینه عبرت، شرح قصیده ایوان مداین، دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۸.

(۵) برای آشنایی با منشآت خاقانی را: منشآت خاقانی، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم، انتشارات فرزاد، تهران، ۱۳۴۹.

(۶) از وی کتابی در شرح حال خاقانی به فارسی برگردانده شده است، با این مشخصات: م. سلطانف، افضل‌الدین خاقانی شیروانی، برگردان ح. صدیق، انتشارات آذرکتاب، تهران، ۱۳۵۴.

(۷) بنگرید به: «علاقه خاقانی با مراغه»، غفار کندلی، تشریح دانشکده ادبیات تبریز، سال ۲۶، شماره مسلسل ۱۱۱، ص ۳۰۷ تا ۳۲۸.

بهره‌مند باشد که در اثر مذکور به آنها هیچ گونه اشاره‌ای و عنایتی نشده است. از جمله این آثار تألیف ارزنده خانیکوف در شرح حال خاقانی است که مآخذ همه خاورشناسان از قبیل مینورسکی و دیگران بوده است؛ و نیز آثار م. سلطانف و مهمتر از همه مجموعه مقالات دکتر غفار کندلی، یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران خاقانی در ابعاد تاریخی و سیاسی و احوال شخصی شاعر، که در شماره‌های متعدد نشریه دانشکده ادبیات تبریز منتشر شده است.

مقدمه کتاب رخسار صبح، مطالبی از زندگی شاعر، ممدوحان وی، شاعران معاصر او، شیوه شاعری خاقانی و زمینه‌های سخن خاقانی را دربردارد و همچنین دارای مباحثی است از قبیل خاقانی و زیبایی‌شناسی سخن، ارج و آوازه سروده‌های خاقانی و نیز یادگارهای خاقانی. مقدمه مذکور عجالتاً یکی از مفصلترین و مشروحترین شرح‌حاله‌های انتشار یافته خاقانی در زبان فارسی است.

از موارد قابل تأمل در این مقدمه، مباحثی است که نویسنده در بیان سفرهای خاقانی می‌آورد. در این مبحث بهتر آن می‌بود که سفرهای شاعر به کعبه، که هر یک نقطه عطفی در زندگی وی محسوب می‌شود، جدا از دیگر سفرهای او مورد بحث قرار می‌گرفت؛ بویژه که در فصل بندی موجود برای خواننده متعلم یا متذوقی که کتاب را بدون آگاهیهای ژرف قبلی می‌خواند روشن نمی‌شود که مراد نویسنده از «نخستین سفر خاقانی»، نخستین سفر شاعر به خراسان است که منجر به بیماری شاعر در ری و مصادف شدن با حمله غزان به خراسان و بازگشت خاقانی به شروان گردید یا نخستین سفر او به مکه است که بلافاصله پس از بازگشت او از ری به شروان آغاز شد؟

مطلب دیگر آن است که در سفرهای خاقانی، علاوه بر سفر ری و سفرهای متعدد به حجاز و همچنین سفر به دربند و تغلیس و گنجه و ارجیش و تبریز، جاداشت اشاره‌ای نیز به سفرهای واقامتهای متعدد او در مراغه بشود. گفتنی است که از نامه‌های خاقانی برمی‌آید که وی بارها به مراغه سفر کرده و در آنجا مهمان بوده است و اشارات خاقانی به این سفرها در منشآت و دیوان، از جهت حیات شخصی شاعر و روشن شدن تاریخ خاندان

مسیحیت به دست می دهد، درحقیقت، اطلاعات موجود در منابع اسلامی است و در منابع مسیحی وجود ندارد. برای مثال، مینورسکی شارح «قصیده ترسائیه» خاقانی، با استناد به مقاله «عیسی» به قلم د.ب. ماکدونالد (D.B. Macdonald) و مقاله «مریم» به قلم ونسینک (Wensinck) در دایرةالمعارف اسلام، می نویسد: «حوادث و وقایع مربوط به ولادت عیسی ظاهراً از قرآن و تفاسیر آن، اخذ شده است»^{۱۰}.

از مهمترین منابع دیگر اسلامی در مورد مسیحیت که براساس قراین قوی مورد استفاده خاقانی بوده است کتاب آثارالباقیه، تألیف ابوریحان بیرونی، است زیرا بسیاری از اطلاعات آن در میان منابع اسلامی منحصر به فرد است و مینورسکی در مقدمه خود بر شرح «قصیده ترسائیه» به این نکته تصریح دارد^{۱۱}. خاقانی بسیاری از اطلاعات خود را در مورد آراء نسطوریه و نیز اعیاد مسیحی از این کتاب حاصل کرده، چنانکه اثر مذکور جای جای مورد استفاده مینورسکی در شرح «قصیده ترسائیه» نیز واقع شده است. گفتنی است که اطلاعات بیرونی در مورد مسیحیت مبتنی بر روایات مسلمانی به نام ابوالحسن الاهوازی است که به قسطنطنیه مسافرت کرده و اطلاعاتی تفصیلی در مورد باورها و نیز تشکیلات روحانی و اداری مسیحیان در اختیار بیرونی گذاشته است.^{۱۲}

در همین موضع شایسته است اشاره شود که اقوال برخی از مورخان ادبی و پژوهشگران در مورد بهره گیریهای خاقانی از اطلاعات مادر خود مبالغه آمیز به نظر می رسد؛ زیرا اطلاعات ژرف و عمیقی که خاقانی در مورد شروح سریانی انجیل، اسامی صومها و اعیاد مختلف مسیحی و تطبیقهای مربوط به شهور و ایام اسلامی و مسیحی با یکدیگر اظهار می کند، بسیار فراتر از آن است که از کنیزکی مسیحی اخذ شده باشد. نخستین کسی که در این باره تردید سنجیده ای را مطرح کرده است مینورسکی است. وی می نویسد: «این احتمال بسیار بعید است که مادر خاقانی، یک کنیزک نسطوری که به آیین اسلام گرویده بوده است، در باب رموز و اسرار آیین نصارا معلومات و اطلاعات زیادی به پسر خود توانسته باشد بدهد»^{۱۳}.

شرح ابیات قصیده

آنچه نویسنده محترم در شرح ابیات آورده است می تواند برای دانشجویان و متعلمان ادب فارسی مقتم باشد. معنی لغات گسترده و شواهد داده شده غالباً متقن و استوار است. تشریح مناسبتهای بلاغی و تصویرهای شاعرانه موجود در ابیات، که با عنوان زیباشناسی از آنها سخن رفته است، گویای رسوخ نویسنده در شناخت زیباییهای شعری است. با اینهمه، ذکر چند

نکته خالی از فایدهتی نخواهد بود.

الف) معنی کردن برخی از لغات معروف. نویسنده در معنی کلمه صحرا نوشته است (ص ۲۷۴): «صحرا؛ در تازی صحراء؛ بیابان؛ در پارسی بیشتر در معنی دشت به کار برده می شود چنانکه سعدی در آغاز چامه ای فرموده است:

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار».

که حاصلی از آن متصور نیست. از همین مقوله است معنی کردن کلماتی چون لاشه، دریچه، زاغ، کبوتر و مانند آن.

ب) تفصیلهای بی وجه. چنانکه نویسنده به مناسبت يك مورد تلمیحی و به بهانه این بیت:

ور بر فلک سوار برآید جو مصطفی
زین بر براق رفعت والا برافکند

تفصیلی بر ابر هفت صفحه در ماجرای معراج و کیفیات آن آورده است (صص ۴۹۳ تا ۴۹۹).

ج) معنی ابیات:

۱) نویسنده در معنی بیت

می لعل ده چو ناخن دیده شفق
تا رنگ صبح ناخن ما را برافکند

نوشته اند: «باده ای گلگون بده که در سرخی به چشم شفق می ماند؛ تا ناخن ما را هر رنگ سرخی بامداد گلگون گرداند» (ص ۳۰۸). به نظر می رسد آنچه مورد نظر خاقانی بوده، «رنگ صبح ناخن» باشد. رنگ صبح ناخن عبارت از همان سپیدی ناخن است که به بیماری تعبیر شده است. خاقانی در جای دیگر نیز ترکیب صبح فام را در معنی صبح رنگ و یا سپیدرنگ به کار برده است:

چه شد که بادیه بر بود رنگ خاقانی
که صبح فام شد از راه و شامگون آمد^{۱۴}

و مقایسه شود با ترکیباتی نظیر صبح چهره (= سپیدچهره) و صبح جبین (= سپیدیشانی). روشن است که شاعر در بیت مورد بحث، شفق را از صبح جدا دانسته است. صبح سفید است و شفق سرخ. شاعر می گوید: می سرخ شفق رنگ را که همچون ناخن چشم شفق است بده تا سفیدی صبح رنگ ناخن ما را مبدل به سرخی کند و بدین ترتیب «سرخ» بامداد چنانکه نویسنده محترم آورده اند محملی ندارد. برای تمسیم فایده توجه شود به ابیتی از همین قصیده رخسار صبح که شاعر می گوید:

جام و می چو صبح و شفق ده که عکس آن
گلگونه صبح را شفق آسا برافکند

که در آن تناسب جام با صبح، به جهت سفیدی و همچنین می با شفق، به جهت سرخی کاملاً آشکار است.

۳) در معنی بیت

چه خصم بر نواحی ملکش گذر کند
چه خوک دم به مسجد اقصا برافکند

نوشته‌اند: «اگر دشمن بر کرانه‌های سرزمینش بگذرد آسیبی بدان نمی‌تواند زد، آنچنانکه خوک نمی‌تواند به دم خویش جایگاهی پاک چون مسجد اقصا را بیالاید» (ص ۵۲۷). و سپس توضیح می‌دهند که: «از دید آرایه‌های سخن، در پاره دوم بیت زیانزدی [= ضرب المثل] گنجانده شده است»؛ و سپس به ابیاتی از خاقانی که در آنها اشاره به خوک و مسجدالاقصی شده است، استشهد می‌کنند.

باید توضیح داد که مصراع دوم ضرب المثل نیست بلکه بیان واقعه‌ای است که تحقق آن مشهور بوده است و یک بیت از همان ابیات مورد استشهد می‌تواند تأییدی بر آن باشد، که شاعر می‌گوید:

خیت ما را بارگاه قدس دور افکند از آنک
خوک را محراب اقصی برننابد پیش از این

بدین ترتیب موجب تصریح بیشتر می‌گردد که واقعه مورد اشاره، یعنی بسته شدن خوک در اماکن مقدس اسلامی در شهر بیت المقدس به وسیله صلیبیون، در روزگار خاقانی امری مشهور بوده است. اضافه می‌شود که بیت المقدس، مطابق آنچه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده نوشته است، در سال ۴۹۲ هـ ق به تصرف فرنگیان درآمد و صلاح الدین ایوبی در سال ۵۸۵ آن شهر را از دست ایشان خارج ساخت^{۱۴} و طبیعی می‌نماید که حوادث مربوط به اشغال بیت المقدس در شعر خاقانی، که تقریباً معاصر صلیبیون بوده، انعکاس پیدا کرده باشد. موردی دیگر از اشاره به این واقعه را با تصریح بیشتر در شعر سوزنی سمرقندی، شاعر معاصر خاقانی و در گذشته به سال ۵۶۹، می‌بینیم:

بیت المقدسست دل تو به نور دین
وه تا نه خوک خانه کند کافر فرنگ^{۱۵}

حاشیه:

۸) شرح قصیده ترسائیه، ص ۶۷.

۹) همان، ص ۴۰.

۱۰) بنگرید به: آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت (انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۲)، ص ۳۹۹، و نیز شرح قصیده ترسائیه، ص ۴۰.

۱۱) شرح قصیده ترسائیه، ص ۴۰.

۱۲) دیوان خاقانی شروانی، تصحیح ضیاءالدین سجادی (زوار، تهران، ۱۳۳۸)، ص ۸۶۱.

۱۳) علی اکبر دهخدا، امثال وحکم (امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱)، ج ۲، ص ۸۶۵.

۱۴) تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوانی (امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۶)، صص ۴۴۲، ۵۱۶.

۱۵) دیوان سوزنی سمرقندی، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی (امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۸)، ص ۲۳۴.

۲) نویسنده در معنی بیت

چون آب پشت دست نماید نگین نگین
پس مهر جم به خاتم گویا برافکند

نوشته‌اند: «پاده‌ای که در دست ساقی است، با برجستگیها و حبابهایش به آبی می‌ماند که دانه‌دانه بر پشت دست ریخته شده باشد. سپس ساقی پاده می‌نوشد و از سخن گفتن بازمی‌ماند» (ص ۳۵۶).

باید در نظر داشت که این بیت با توجه به زمینه موجود در بیت قبل مفهوم می‌شود، شاعر در آن بیت می‌گوید:

بر دست آن نذرو، چو پای کبوتران
می بین که رنگ عید چه زیبا برافکند

و بدین ترتیب مشخص می‌شود که منظور از آب پشت دست، اشاره است به انعکاس پرتو می بر دست ساقی، زیرا یکی از معانی آب، تابناکی و درخشش است. و شاعر در بیت مورد بحث، لختهای درخشان و پرتو انعکاس پرتو پاده بر دست ساقی را به نگینی تشبیه می‌کند که از فرط زیبایی مهر سکوت بر دهان بیننده می‌نهد. از سوی دیگر، مفهوم مصرع دوم می‌تواند بر حسب کلمه «برافکند» ایهامی به این مضمون داشته باشد که: ساقی با خاتم گویای خود (= دهان تنگ)، مهر سلیمان را از رونق می‌اندازد و به اصطلاح از میدان به در می‌کند.

۲) در معنی بیت

شیر فلک به گاو زمین رخت برنهد
گر بر فلک نظر به معادا برافکند

نوشته‌اند: «اگر [ممدوح] خشمگین و دشمنانه به آسمان بنگرد، شیرچرخ از هراس فرومی‌افتد و بر پشت گاو زمین جای می‌گیرد» (ص ۵۰۳). با همه توضیحات بعدی نویسنده، همچنان این نکته از نظر دور مانده است که بیت مذکور متضمن این مفهوم نیز هست که رخت بر نهادن، در معنی رحلت کردن هم آمده است. شادروان دهخدا در امثال و حکم ضمن آوردن معنای مذکور به بیت زیر استشهد می‌کند:

چرخ چون دید بازوی خیرش (= ظ: چیرش)
رخت بر گاو می‌نهد شیرش^{۱۳}

حاصل سخن آن که شیر فلک می‌میرد و میراث (= رخت) به گاو زمین وامی‌گذارد.

چند نکته دیگر

خواننده رخسار صبح از همان آغاز مطالعه، متوجه تلاش نویسنده برای سره نویسی می‌شود. نویسنده مانند غالب کسانی که در ادوار مختلف رنج سره نویسی را بر خود هموار کرده‌اند، ناچار به دادن واژه‌نامه‌ای در پایان کتاب گردیده است. اگرچه تلاش و ذوق ایشان برای یافتن یا وضع برخی از معادله‌ها درخور تحسین است ولی بی‌تردید سایه تکلف بر موضعی از کتاب افتاده است و غریب بودن برخی از معادله‌ها خواننده را در میانه مطالعه متوقف می‌سازد و به تأمل و گاه تردید در حدود و درستی واژه‌های نویافته و نوساخته نویسنده می‌کشاند. چند واژه بس نامأنوس و غریب را، که مشت نمونه خروار است، نقل می‌کنیم: مانواژ (= ادات تشبیه)، مانروی (= وجه شبه)، همتاسرابی (= نظیره‌گویی)، گزافه نغز (= اغراق نیکو)، زیست‌نامه‌نویسان (= تذکره‌نویسان).

از سوی دیگر، تصنع و تکلف قلمی در جای‌جای کتاب محسوس است که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود: «آری رنج زندان، گنج زندان است. بدان سان که اگر رنج «مرنج» مسعود سعد را نمی‌سود، اگر سوز «سوی» او را نمی‌فرسود، اگر پتک «دهک» و درای «نای» جاننش را بر سندان سختیها فرو نمی‌کوفت، مسعود سعد در سخن بدان پایه‌ای که رسیده است نمی‌رسید» (ص ۶۰).

مورد دیگر نقل قولهای مستقیم و طولانی از منابع مختلف است که گاه چهار صفحه از کتاب را دربرمی‌گیرد و مایه ملال خواننده می‌شود (ص ۸۰ تا ۸۳).

ارجاعهای مبهم نکته دیگری است که امید است در چاپهای بعدی مورد توجه و اصلاح نویسنده قرار بگیرد. مواردی از آن چنین است:

← دیباچه دیوان خاقانی - به کوشش ضیاءالدین سجادی. (بدون ذکر مشخصات دیگر)

← درباره عیسا بنگرید به: «از گونه دیگر» نوشته نویسنده. (بدون ذکر مشخصات دیگر)

همچنین باید اضافه کرد که نویسنده در کتابنامه یا، به تعبیر خودشان، «کتاب‌نامه» تاریخ چاپ هیچیک از منابع را ذکر نکرده‌اند و این امر خالی از اشکال نیست زیرا بسیاری از منابع ممکن است در چاپهای متعدد بعدی احتمالاً مورد تجدید نظر قرار گیرند و چاپهای مختلف آنها با یکدیگر تفاوت‌هایی داشته باشد.

تصحیح و نشر مآخذ «بحار الانوار»

رضا مختاری

الحدیقة الهلالية: شرح دعاء الهلال من الصحیفة السجادية. تألیف محمدبن حسین عاملی معروف به شیخ بهایی، تصحیح سیدعلی موسوی خراسانی، سلسله مصادر بحار الانوار (۹)، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۰ق، ۲۰۴ صفحه.

بیست و هفتم ماه رمضان امسال (۱۴۱۰ق.) مصادف است با سیصدمین سالروز درگذشت دانشمند مشهور شیعی، محدث متبّع و جلیل‌القدر و فقیه بلندپایه مرحوم علامه مولی محمدباقر مجلسی. مردی که حق بسیار بزرگی بر جامعه شیعه و بخصوص عالمان شیعه دارد و به این آیین و نیز کشور ایران خدمت بسیار کرده است. به این مناسبت، و نیز به دلیل اینکه «مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام) لإحياء التراث» دست به کار بسیار پرارزش تصحیح و نشر مآخذ کتاب بحار الانوار علامه مجلسی زده است، مناسب دیدم درباره بحار الانوار، و سپس درباره یکی از مآخذ آن یعنی الحدیقة الهلالية نوشته شیخ بهایی، که به تازگی منتشر شده است مختصری بنویسم.

علامه مجلسی به سال ۱۰۳۷ق به دنیا آمده، و به تصریح خود، به سال ۱۰۷۰ق نگارش بحار الانوار را آغاز کرده، و در سال ۱۱۱۰ق درگذشته است. بحار الانوار - که نام کاملش بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، علیهم‌السلام است - مفصلترین و مبسوطترین جامع حدیثی شیعه است. علامه مجلسی بحار را در ۲۵ مجلد سامان داده، و پیش از پاکتویس چند مجلد آخر آن رحلت کرده، و شاگردش میرزا عبدالله افندی، صاحب ریاض العلماء، آن مجلدات را مرتب کرده است. توان گفت که هدف مهم مؤلف این بوده که احادیث ائمه علیهم‌السلام را که در کتابهای مختلف پراکنده و در معرض تلف و مفقود شدن بوده و حتی بسیاری از خواص نیز از آنها اطلاعی نداشته‌اند، جمع و حفظ و ایفا کند. یکی دیگر از ثمرات پرارزش بحار تبویب و تنظیم احادیث است تا هم دسترسی به آنها آسانتر باشد و هم تواتر و استفاضه یا عدم تواتر و استفاضه آنها مشخص شود. مؤلف برای به چنگ آوردن کتب حدیث کوششهای بسیار کرده و، همان‌گونه که خود در مقدمه بحار (ج ۱، ص ۳ تا ۴) آورده، در شهرهای مختلف از آنها سراغ گرفته، و حتی برخی از شاگردانش به این منظور به جاهای زیادی سفر کرده‌اند. صاحب ریاض العلماء در